

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

آناهیتا اردوان
۳۰ دسمبر ۲۰۱۹

مرگ اینجاست؛ در این تپه ها

بخش دوم

ضرورت منطقی و تاریخی تمرکز معرفت طبقاتی کارگران به منظور تصفیه افکار محافظه کارانه بورژوائی، موعظه گری خرده بورژوائی و انحلال طلبان در اشکال گوناگون سازمانی کارگری و همچنین، رویارویی عملی با اشکال دولتی کارگری به منظور صیورورت [دگرگون گردیدن] کارگزار اصلی انقلاب با اتکاء به نمونه های رستاخیز شکوهمند کارگران معدن در بخش نخست این مطلب، عنوان شد. لزوم وجود تشکیلات قدرتمند پیشتاز پرولتری به عنوان بخشی از طبقه کارگر، عامل ذهنی قاطع، تعیین کننده، سرنوشت ساز و گرداننده پرتوان ستراتیژیک در بهره برداری از دوران یأس و نومیدی و انفجار خشم آشکار طبقاتی و انقلاب به سود طبقه کارگر و آحاد زحمتکشان، [با احتراز از امتزاج آن در اتحادیه و شورا و رویکرد سکتاریستی ناآگاه از رابطه دیالکتیکی مبارزات صنفی و سیاسی کارگری]، مؤلفه ضروری تن یابی پراکسیس پرولتری برای معماری جامعه ای نوین بر مبنای مطالبات رادیکال و تضمین سیاستهای سوسیالیستی ست. هزاران گل سرخ بر صلیب می رویند، شوراها، کمیته های کارخانه، صندوقهای کارگری، انواع و اشکال تشکل یابی مبارزات صنفی کارگری در کوران مبارزه طبقاتی به وجود می آیند و حزب پیشتاز پرولتری بیان آفرینشها و کانون حمایت از آنهاست.

کما این که، اعتصاب معدنکاران طلای لنا- سیبری، مارچ ۱۹۱۲، با ایجاد کمیته های اعتصاب به رهبری واحد بلشویکی در پائیز ۱۹۱۱، کمال یافت. به رغم سرکوب ددمنشانه ارتش تزار، در برانگیختن روحیه انقلابی کارگران حوزه های تولیدی پرتوگراد و مسکو و دیگر شهرهای بزرگ بسیار مؤثر واقع گشت و در پیروزی انقلاب اکتوبر جایگاه ویژه ای کسب کرد. رهبر انقلاب اکتوبر، لنین، درباره کشتار معدنکاران لنا و پیوند اعتصاب معدنکاران به اعتصاب ماه می و حضور چهل هزار کارگر به طور منظم و منسجم در خیابانها، خاطر نشان ساخت: «گشودن آتش [به روی کارگران] در لنا برآمد انقلابی آنان را تکامل داد».

باری، تحلیل و رویکرد خرده بورژوائی از کار و کارگر خلاف رادیکالیسم روزافزون مطالبات در ایران موجب بحران چند جانبه ای گشته است و از رادیکالترین وجه تحلیل طبقاتی پدیده ها، چشم می پوشد. بدین سان، نوشتاری مدون و مستدل با حفظ موضعگیری محکم طبقاتی پیرامون مبارزات صنفی- سیاسی معدنکاران [به خصوص فلزی]، تجارب، شکستها، پیروزیها، کامیابی و ناکامیها در فراز و فرودهای تاریخ مبارزه طبقاتی ایران به ندرت، پراکنده یافت می شود

یا وجود ندارد. تعلل و قصور از اهمیت سازماندهی صنفی کارگران برای هدف ستراتیژیک؛ رادیکالترین گسست از مناسبات مالکیت خصوصی، در فرافکنی، هلهله خوانی و مجیزگوئی اتونومیستی [ما بیشمارانیم و تحلیلهای خرده بورژوائی از کارگر تحت نام کارورز و مردم به عوض طبقه کارگر] در بجنوحه اعتراضات سراسری دیمه[جدی] و رستاخیز آن در آبانماه[عقرب]، مجدداً در سطوح گوناگون، تبیین یافت.

در این حیص و بیص، تشکلهای و سندیکاها در ایران بیشتر به محفلهای محافظه کار، خرده بورژوا، عاری از ماهیت انقلابی، محدود شده اند و سازمانها و احزاب سیاسی چپ نیز به بنگاه صدور اطلاعیه و فراخوان، البته، پس از سرکوب! هر بار با اعتراض غیرقانونی سراسری و لگدکوب فرودستان در خیابانها، به جنب و جوش افتاده و با استناد به سنتهای سازماندهی از گذشته، در نهایت طبق انفعال غیرفعال، واکنش نشان می دهند و محکوم می کنند. سرکوب مجدد فرودستان مبین تضاد فاحش گروهها و سازمانهای سیاسی در خارج از کشور با فلسفه پراکسیس و گرایش شدید به فاتیسم، قدرگرائی و اکتفاء به آنچه هست، می باشد. از نقطه نظر مارکسیستی نیز، زحمتکشان در جوامع سرمایه داری در چارچوب عرضه بدیل ها توسط دو طبقه، بورژوازی و پرولتاریا، عمل می کنند و جانب یکی از دو طبقه عمده را می گیرند. هر جا طبقه کارگر موفقیتی در جنگ طبقاتی کسب کند، زحمتکشان از آن بهره خواهند برد. بدین سان، معیار اصلی برای ارزیابی گروهها و سازمانهای سیاسی در مبارزه طبقاتی بین جمهوری اسلامی و طبقه کارگر این است؛ در رویکردها در کدام سمت قرار گیرند؟ چه اندازه به سازماندهی صنفی- سیاسی کارگران از حیث کار و عمل، اهمیت و یاری می رسانند؟ تا چه اندازه رویکردی نقادانه، نه صرفاً سلبی، سفیهانه و کارآگاهی به صف آرائی طبقاتی برابر جمهوری اسلامی، دارند؟ آیا طی بیش از چهل سال اخیر، زمینه مادی انحلال تضاد کار مزدی و سرمایه را از طریق اندیشه ورزی پشت تریبونها و محافل گروهی، فراهم می کنند یا از طریق پراکسیس انقلابی در ایران؟ تا چه اندازه نقد پذیرند و نقد را به عنوان ابزار مبارزه سیاسی می پذیرند و همانطور که مارکس و انگلس در آغاز ایدئولوژی المانی می گویند، تا چه اندازه از خود، از آنچه انجام می دهند و از آنچه باید انجام دهند و از جهانی و [اینجا جامعه ای که در آن زندگی نمی کنند!] تصویر صحیحی دارند؟ آبانماه عروج دیمه، چرائی و چگونگی تکرار سرکوب و کشتار وحشیانه فرودستان و عدم مشارکت کارگران سازمان یافته حوزه های اقتصادی در دیمه و آبانماه را نمی توان تنها در مویه، ندبه و زاری، واکنش تضرع آمیز، توثیت و درج استاتوس مبنی بر مقاومت زیباشناختی کور، جست و جو کرد و پاسخگو بود یا به بهانه سازمان قهر ضد انقلابی جمهوری اسلامی به عنوان ضرورت تاکتیکی سرمایه داری، طبیعی و منتفی اعلام ساخت. بلکه، بیشتر در بحران مبارزه طبقه کارگر ایران قابل کنکاش و جست و جوست و بر اساس پیوند دیالکتیکی صف آرائی اقتصادی- سیاسی کارگران و تقویت انسجام معرفت پرولتری به عنوان ضرورتی منطقی و تاریخی، پوئید و راه گسترده.

بدین سبب، پرسش بار دیگر این است؛ کدام تشکل مدعی کارگری کشوری مانند هفت تپه و سندیکای اتوبوسرانی و.. در هنگام اعتراض عظیم و سراسری ستمدیدگان، [لشکر طبقه کارگر] به تماشا می نشینند و پس از گذشت روزها و هفته ها از سرکوب، [دیمه و آبان ماه] اطلاعیه صادر می کنند؟ آیا وظیفه سندیکا و تشکل آراسته به نام کارگری، سازماندهی کارگران و به حرکت در آوردن آنان در حمایت از فرودستان نیست؟ آیا این قاطبه محکوم کنندگان نمی بایست دستکم پس از تجربه دیمه به سازماندهی نیروی بالقوه و بالفعل کارگران مبادرت می ورزیدند؟ آیا آنها نمی دانند خواسته های کف جامعه در چارچوب قوانین و سیاستهای سرمایه داری نمی گنجد و بنابراین، مجدداً سر باز می کند؟ گوئی، موظف به سازماندهی نیروی کار حوزه های تولیدی - خدماتی، خود را بدانها منتسب می سازند، نبوده و نیستند. وظیفه سندیکای هفت تپه یا اتوبوسرانی و.. که دقیقاً مانند رستاخیز دیمه نود و شش، بیش از گذشت یک هفته تازه در

آذر ماه [قوس]، از مردم می خواهد با خاموش کردن چراغها به حمایت از نان، کار و ... بپاییزند و سرکوب را محکوم کنند، سازماندهی صلاي « ما همه بخشی هستیم» نبود؟ که سر بزنگاه تاریخی، پتانسیل عظیم و تعیین کننده کارگران را متحدانه و منسجم در حمایت از لشکر فرودستان وارد میدان سازد، درب کارخانه را بشکنند، قدرت و اراده طبقاتی کارگران را پراتیک کنند، از پتانسیل اعتراضی فرودستان در لحظه مناسب، برابر دشمن مشترک، بهره ببرند، به داد لشکر خود برسند و دستگاه سرکوبی- اطلاعاتی بسیار پیچیده، توطئه ها و دسایس ضد انقلاب [اینبار با تاکتیک نوین تر قطع راه ارتباطی- تلفنهای همراه و حتی اختلال در تلفنهای ثابت و هزار سالوس و دسیسه دیگر] را حول شعار مشخص؛ ضد گرانی، رکود تورمی، بیکاری، غارتگری، پولشویی، رانت خواری، دلالی، راهزنی و اختلاس، تنزل شدید قدرت خرید کارگران، بر قامت قدرت حاکم، خراب و حداقل، سرمایه داری حاکم را با کنش انقلابی به عقب وادار سازند، بحران غیرقانونی را وارد فاز بحران انقلابی سازند.

تداوم سیاست انفعال و محافظه کاری در دیماه و آبانماه و فقدان حضور پرولتاریای سازمان یافته حوزه های گوناگون تولیدی، فضاء را برای سرکوب وحشیانه تر، سبانه تر و راه انداختن حمام خون، مهیاتر ساخت. راقم این سطور، چند روز پس از دیماه در مصاحبه ای گفت: « زمانی که تشکلهای کارگری از لشکر خود در خیابان حمایت نکنند، هنگامی که خودشان به کمک نیاز داشته باشند، تنها می مانند. اطلاعیه کنش انقلابی نیست، واکنشی تدافعی ست»

دیگر اظهر من الشمس است، محافل به اصطلاح صنفی- کارگری هیچ گونه تدارک عملی پیرامون بسیج کارگران، نه پیش از دیماه و نه با کسب تجربه حداقل در مدت حد فاصل دیماه و آبان ماه انجام نداده اند. علاوه بر این، با صدور اطلاعیه یک هفته پس از سرکوب دقیقاً نظیر دیماه به دستکاری ماهیت قهرآمیز اعتراضات آبانماه می پردازند و از مردم می خواهند، چراغهایشان را خاموش کنند!! گویا هگل در گور خویش هم دست اندرکار است و به تاریخ جهت می دهد، تاریخی که مقدر است همه چیز آن به [محافظه کارانه ترین] وجهی دوبار پیش بیاید. دستکاری ماهیت قهرآمیز و اسلوب اعتراضی آبانماه مزید بر عدول از سازماندهی کارگران، سکوت و انتظار غیرفعال، واکنش تدافعی در دیماه، گشت! شگفتا، از سازماندهی تصادمات خودبه خودی کارگران با استثمارکنندگان عملاً کوتاهی کرده است. کارگران را آنچنان آموزش، تهییج و سازمان نداده که به فریاد فرودستان در اعتراضات دیماه و آبانماه، بشتابند. بنابراین، با سکوت در بحبوحه رستاخیز و سرکوب اعتراضات دیماه و آبانماه برابر قدرت حاکم، سپر انداخته است. اکنون چطور با واکنش تدافعی و صدور فراخوان می خواهد همگی را در یک واحد لایتجزا متحد سازد؟ حیرت انگیزتر، کنش اعتراضی- سراسری را با استتار تجلی خونین تضاد آشتی ناپذیر کار و سرمایه به آلت دست مبارزه مدنی و شیوه های مسالمت آمیز رنگ و روباخته، تبدیل می کند؛ «چراغهایتان خاموش کنید!». این شیوه ها بسیار سیاستمدارانه و شگرفند. تنها یک اشکال جزئی دارند؛ به سندیکاها و تمامی انجمنهای صنفی که چنین شیوه هائی را به کار می گیرند باید گفت ؛ «بار کج به منزل نمی رسد»!!

سندیکاها، انجمنها و تشکلهای کارگری واقعی- حتی در زمان خمودی و ایستائی جامعه، به سازماندهی و آموزشهای لازم کارگران حوزه های تولیدی- خدماتی می پردازند. مسلماً، این وظیفه تنها به دوران جوش و خروش و طغیان زحمتکشان محدود نمی گردد و پیش از اینها، کارائی بیشتری در سر بزنگاه دارد. صدور فراخوان و اطلاعیه و بازگشت بسوی شیوههای سترون، مصداق نوش دارو پس از مرگ سهراب، کارگران حوزه های مختلف تولیدی- را به قربانیانی غیرفعال تبدیل و معرفی میکند و آنان را بعوض سازماندهی شان، پس از حداقل دو هفته سکوت، در کلمه مردم غرق میکند. این در حالیست که اعتراضات پراکنده و مکرر کارگران، پیش از دیماه و آبانماه و الساعه، از پتانسیل بالفعل ایشان خبر میدهد. باری، صف آرائی ضد بیکاری، گرانی، گرسنگی نیز از طریق سازماندهی همین

پتانسیل بالفعل و کنش مستقیم و رادیکال طبقه کارگر، ممکن و معماری شالوده اصلی آن در در مبارزه طبقاتی ؛ [کارخانه ها و کارگاه هاست].

در سوی دیگر، احزاب و سازمانهای خارج از ایران، هر بار، پس از سرکوب تهرستان با شعارهای دهان پر کن، ولیکن انحرافی، به سیراب عطش هجران از واقعیتهای جاری توام با نوعی نكروفیلیای ذهنی، می پردازند. هر بار پس از سرکوب، جهان در نظرشان جنائی میشود و آنان جاسوس و مفتش ! یا برای مبارزه مسلحانه ارزش مطلق قائل شده و سازماندهی کارگران در اشکال مختلف را به آینده ای تیره و تاریک و نامعلوم تابع حملات مسلحانه مجازی، می سازند. در حالیکه، سازماندهی کارگران وظیفه اساسی و اصلی و همیشگی کمونیستها و اساساً قابل مقایسه با مبارزه مسلحانه بعنوان یکی از اشکال مبارزه و عالیترین شکل مبارزه [پرولتاریای سازمان یافته] در شرایط مشخص، نیست. مقایسه مبارزه مسلحانه با اصل مهم سازماندهی صنفی- سیاسی کارگران و ارجحیت قائل شدن برای اولی، بخصوص زمانیکه طبقه کارگر در چنبره سندیکاها و تشکلهای محافظه کار و مافیای ضد انقلاب دولتی، قرار دارد ، خطای تئوریک و پرهیز از نقش راهبردی و رهبری پرولتاریا در مبارزه با بورژوازی افسار بریده است. از همین رو، هر بار با سرکوب فرودستان در خیابانها و کشتار سبعانه لشکر حاشیه نشین، بیکاران و جوانان و زنان و دختران بسیار جوان، کودکان برخاسته از اعماق جامعه، سنگرهایشان را در خیابانها بعوض کارخانه ها می چینند و با یک چرخش انحلال طلبانه خواستار همدردی کارگران با خیابان می شوند.

انحلال طلبان میگویند؛ طبقه کارگر زمانیکه همدردی خیابان را داشته باشند، قوی می شوند و مارکسیسم- لنینیسم میگوید؛ طبقه کارگر زمانیکه قوی شود قادر به همدردی و احراز رهبری لشکر خود در خیابان است. مطمئناً، این دو نظر با یکدیگر متفاوت و در شعار، موضع گیری تئوریک و تدارک عملی نیز با یکدیگر متفاوتند.

سوی دیگر لیبرالهای بمب به دست و دموکراتهای دروایش گنابادی قطب برون مرزی، محافظه کاران ترسو، مستقرند. اینان، با اتکاء به ساده سازی پیچیده ها و پیچیده سازی ساده ها، در مسیر منافع حقیر محفلی با هر حرکت قهرآمیز فرودستان جامعه با یک گردش به منتهاالیه راست، به شیوه مبارزه مسالمت آمیز و قانونی، چنگ می اندازند. برآستی، در ذهنهای محتاط ، آینده بیشتر در سیطره خطرها قرار می گیرد تا در سیطره ایجاد امکانهای تحقق ضرورتها. در جهان محافظه کاران ترسو ما با «غایتی» زندگی می کنیم که دائماً به سمت فاجعه و له شدگی سوق داده می شود. اگر تهدیدی برطرف می شود، همیشه بشمار تهدید تازه جایش را می گیرند. حد و حدود ممکن نبرد با همه این خطرهای مرزی نمی شناسد. علی الاصول، ترس خود به خود، دوام می بخشد و محافظه کاری را تولید و بازتولید میکند. تغییر در نظر محافظه کاران ترسو، مخاطره آمیز است. چون، هر قهری می تواند تغییری در جهت بدتر شدن وضع نیز، باشد. سیاست محافظه کاری ترس با هر قهری می ستیزد. در نهایت، خواهان حفظ وضع موجود است. اگر به تغییری رضایت دهد، تغییری در جهت بازگشت به گذشته و رجوع به «اصل- بخوانید قبل از اعتراضات دیمه» است.

وجه مشترک هر دو تنها از یک جنبه، رویگردانی از سازماندهی صنفی- سیاسی کارگران و ضرورت تضمین رهبری پرولتاریا در واکنشهای تدافعی نسبت به اعتراضات غیرقانونی نسبت به افزایش قیمت نان در دیمه و همچنین بنزین در آبانهام، است. بدیهی ست، کارگران با تشکیلاتی و پیشبرد مبارزه خواسته های خود بویژه در وجود تشکیلاتی انقلابی با پیکربندی وسیع و کار تهیجی- آگاهی بخشی اقتصادی- سیاسی، قادرند دشمنان را شناسائی کند و نهایتاً، سوسیالیسم را بعنوان تنها بدیل جمهوری اسلامی، و نه بعنوان هدفی دور دست یا نهائی یا قطب نمای مطالبات فوری. بلکه، عنصر اساسی سیاست عملی و فوری پرولتاریا، بپذیرند.

کارگران از طریق مبارزه برای تامین منافع خود با کمونیستها آشنا میشوند و در عمل متوجه خواهند شد که تنها کمونیستها، از حقوق حداکثری آنان حمایت میکنند. مبارزه کارگران در کنار سویه های خودانگیزگی اش و تبلیغ و ترویج مداوم عامل سوژکتیو انقلابی و جدی ساختاریافته در رزم خلاق انقلابی، سویه تشکیلاتی بخود میگیرد و بخشی از طبقه، بعنوان مکمل ضروری تمام اشکال سازماندهی کارگری؛ بخصوص شوراهای، بر خود به مثابه طبقه، تاریخ و کمونیست بودنش واقف است، شکل، رونق و نضج میگیرد.

رویدادها و فراز و نشیبهای مبارزه علیه جمهوری اسلامی، رستاخیز دیمه، سرکوب، رستاخیز در آبان ماه و دوباره سرکوب می بایست مبارزان را به بی ثمری اکسیرهایی که تا این زمان بدان دل بسته بودند، واقف سازد و ذهن آنان را برای درک ایجاد افزارهای بنیادین واقعی رهایی کارگران و زحمتکشان، پذیراتر سازد و بیشتر از پیش به ضرورت تشکل یابی طبقه کارگر و رهبریت آن، بگستراند. اما، شانناژ، فرافکنی گروهی – سازمانی، مکیدن نوک انگشتان حزبی- سازمانی- گروهی زیر نام پرطمطراق اپوزیسیون که فریافت واقعی آن بر قامتشان زار میزند، و اتکاء مطلق به داده های رسانه ای، نیرو نگذاشتن برای سازماندهی کارگران و مصرف سرمایه های کلان در خدمتگزاری به امپریالیسم از سوی گرایشات بورژوائی، اجازه درک نارسائی ها را نمی دهد. چنانچه، اندیشه نیاز دارد به فعلیت راه بجوید، فعلیت نیز محتاج گستردگی بسوی اندیشه است. لیک، اگر اندیشه تنها به واقعیتهای کاذب و هزاران سالوس و دسایس جهان سرمایه داری بسنده کند و به پشت پرده نفوذ نکند، دچار خطا، خلاء و تناقضات افزونتری خواهد گشت، توانمندی ساماندهی، ارتقاء واقعیتها تا حد اعلاء اندیشه را از دست خواهد داد و تراژدی به بار می آورد. رابطه ای بغرنجی بین حقیقت در انتزاع و واقعیت دستخوش سالوس و ریاکاری استثمار و استعماری قرار دارد. آنچنانکه، واقعیتهای عمیقتر خود را از فهم حقیقت منتزع بویژه با فرسنگها فاصله و آنانی حتی از دور دستی بر آتش ندارند، بسادگی پنهان و مستور می سازد. البته، میتوان تراژدی را ساده لوحانه انکار کرد و علیرغم کمبودها و نواقض با شعارهای پر آب و تاب، در دور تسلسل شوق و شغف مقطعی و مویه و ندبه فرو رفت و بدون یادگیری، بازشناسی، اکتشاف و استنتاج رهیافت از تکرار تراژدیها بمنظور جهش بسوی مرتبه تازه و کاراتری از سازمانیابی، و پنهانی به تارک اندیشی خود ادامه داد. این، نوعی تفکر فالتالیستی و عدول از مسئولیت و ماموریت رهایی بخشی تاریخی ست.

به هر رو، سازماندهی نیروی کار در محل استخراج ارزش اضافی؛ صنایع بزرگ نفت، گاز و معدن تاثیر بسزائی در انسداد تولید و ارتزاق انگلی رژیم، اوجگیری و دوام مبارزه ضد قدرت سرمایه نئولیبرال و عقب راندن ارگانهای سرکوبی- مالی- مافیائی، دارد. در حقیقت، ضعف سازماندهی صنفی- سیاسی نیروی کار در محل تولید راهی جز اعتراض خیابانی برای کارگران منفرد کارگاههای کوچک و جمعیت عظیم فرودستان بیشتر از حاشیه و کناره شهرهای بزرگ و حامیان شان، باقی نگذاشته است. اسکلت بندی مبارزه طبقاتی در فضای فقدان و ضعف سازماندهی گسترده، متحدانه و منسجم پرولتاری که در موقعیت بالاتری در توقف تولید حتی جزئی در جنگ طبقاتی قرار دارد به ناچار- تغییر و به نوعی حرکت چرخشی؛ [پرهونش] در شهرهای بزرگ، میدل شده است. این، مهمترین وجه اشتراک اعتراضات سراسری دیمه و آبانماه با جلیغه زردها در فرانسه ضد فقر، بیکاری و گرانی برآمد نولیرال سازی حوزه های اقتصادی، بورس بازی، انباشت سود و سرمایه است. یکی دیگر شباهتهای جلیغه زردها با اعتراضات دیمه و آبانماه، ضرورتاً خلاء رهبریت نیست. برخی تصور میکنند تاریخ کار جمعی مارکسیست- لنینیستهای انقلابی با خروج آنان از ایران به انقضاء رسیده است! نظم از بی نظمی جدائی ناپذیرند و بی نظمی خود در خدمت ساختار یافتگی و ساختار آفرینی، قرار دارد. نظم به رغم در اقلیت بودگی، می کوشد، جلوی بی نظمی قرار گیرد و زیر پای نظم سرکوبی را خالی کند. هر نظم سرکوبی نیز در اقلیت است و نظم انقلابی ضد نظم سرکوبی، مثل هر سازنده و راهبرد

دیگری با استهلاک و هزینه فراوان و شکست و فتح، همراه است. خورشید بدین دلیل می درخشد و گرما بخش است که آشوبهای خودانگیخته، زاینده خود را به سختی مهار می کند، تغییر شکل میدهد، و تکامل می بخشد. جهان تنها بر اساس بی نظمی ساخته نشده است. بلکه، در بی نظمی و به وسیله بی نظمی، فاجعه ها و شکافهای آتی، ساخته شده است. بی نظمی همه جا در کار است، هم سامان میدهد و هم نابسمان می کند. لیک، بی نظمی از حباب، کف و غبار جهان در حال زایش نیست و نمیتواند- باشد، بلکه [حرارت] نیز وجود دارد. البته، ایده سازماندهی به مثابه برون جستی از تداوم بی نظمی؛ سویی نامعلوم و بلا تکلیفی دارد، پنداره ای کاملاً سلبی، عدم ادراک و ضعف درایت طبقاتی را برجسته و «امکان انتخابی رهائی از یوغ سرمایه» را از آن- استنتاج میکند. گذاری یکسویه و خصلتی احتمالی- تصادفی- شرطی- به تحقق شعار نان، کار، آزادی، میدهد. حال آنکه؛ تکامل واقعی همراه با سازماندهی، انجام میگیرد و خارج از پدیده ها نیست، برده نیست، ارباب نیست، وابستگی متقابل با بی نظمی دارد، برابر سرکوبگری نظم حاکم و در عین حال بی نظمی، مقاومت و تلاش میکند، بر آنها- [هر دو] نظم سرکوبگر و بی نظمی اعتراضات- غلبه کند. نظم در بی نظمی باعث تنظیم بی نظمی می شود. تنظیم هستی اتمها، مولکولها و اختران نشانه ایستائی آنان نیست، نشان سازمان فعالشان، است. سازماندهی در میان بی نظمی معترض می گوید؛ «پایان من، آغاز من است». نظم یافتگی و سازماندهی نیروهای ویرانگر، بی نظمی را تغذیه و مهار میکند. حلقه ای منظم از آشوب و بی نظمی است، از آن ساخته شده است و از برای زاینده و پویندگی، بی نظمی را تحمل میکند، با آن می ستیزد، پس میزند. نیروی محرکه و سازمان دهنده ای متضاد در بطن بی نظمی، رقیب، مکمل و در آن واحد زاینده و سازنده اوست. هنجاری حامل پیشرفت در ناهنجاری- بی قاعدگی و مقابل نظم جمهوری اسلامی است. نظم و ساختاریافتگی انقلابی، در همزیستی با بی نظمی اعتراضها، پیوسته پیچیده تر میشوند، بی نظمی را در خود جذب و در خود احاطه میکنند که بر نظم سرکوبگر، غلبه کنند و تازه جنبش شکل میگیرد. اما، تا زمانی که نظم و ساختاریافته ها نتوانند رهبری- بی نظمی- را در داخل کشور از آن خود سازند، هر نه هوا و بابا آدمی بخصوص خارج از کشور، مدعی رهبری آن میشوند. بحرانی که جلیغه زردهای فرانسه نیز- بدان گرفتارند. باری، مسئله این نیست که ساختاریافته های ساختار آفرین وجود ندارد و تلاش نمی کنند. این موضوع با وجود دستگاه عریض و طویل اطلاعاتی قابل بحث و گفتگو و نمیتواند بسیار ملموس و کاملاً عیان باشد. نویسندگان و کنشگران سیاسی نیز کمیسیون تجسس و نقیض بین کنشگران انقلابی داخل کشور نیستند که تا کنون نیز این حرکات مشمئزکننده برایشان، به مثابه تف سر بالا عمل کرده و بهترین شکل ممکن فاجعه به بار آورده است!!

اما، حرکتی چرخشی نظیر جلیغه زردها و دیماه و آبانماه بسیار سخت حاضر به پذیرش رهبری ساختار یافته ها، هستند. اینجا نیز، ساختاریافته ها نیازمند تلاش و کوشش بیشتر در مسیر سازماندهی صنفی- سیاسی طبقه کارگر به منظور بهره برداری از پتانسیل تعیین کننده در لحظه مناسب نظیر دیماه و آبانماه برای اعتلاء جنبش انقلابی و سوسیالیستی هستند. از دیگر سو، اسکلتبندی اعتراضات نیز بجهت ضعف سازماندهی طبقه کارگر بطور خود بخود موجب بحران پذیرش رهبریت می شود و این خود حامل بحرانهای چند گانه ای میگردد. برخی به مبارزه شکل و شمایل سیزیف واری میدهند و گمان میکنند تاریخ را کشتار هر چه بیشتر نظم حاکم به پیش می برد و نه سازماندهی و تشکیلیابی از پیش! هنگامیکه، نظم و سازماندهی و تقویت آن، در فرایند مبارزه پر فراز و فرود ضد جمهوری اسلامی، تخطئه و منتفی اعلام شود، نظم و ساختار سرکوبی سرمایه داری در ذهنها به راز و رمز مرموزی تبدیل، توضیح و روایش میگردد. آگاهی طبقاتی برای هموردی و درهم شکستن قدرت و نیروی سرکوبی سرمایه داری مالی- انحصاری راهی جز تمرکز هر چه بیشتر تمام نیروی تخریبگر و منظم خویش برای رهبریت اعتراضات ندارد.

شعارهای ستراتیژیک در روزهای سمبلیک نیز تا زمانیکه ابزار کمالیابی شعارها مهیا نگردند در فریافت کنش انقلابی نمی گنجند. شعار ستراتیژیک زنده باد سوسیالیسم و انترناسیونالیسم پرولتری، در عالیترین شکل تدارک انقلاب؛ تقویت هسته ها و کمیته های انقلابی تا حد ارتقاء به ساختاری رادیکال تر، منظم تر، قدرتمندتر، محرک و پویاتر در کانون قدرت پرولتاریا، مراکز تولیدی و خدماتی، تهئج گسترده و مشی آگاهی بخش مستمر، مدد به سازماندهی صنفی-سیاسی واقعی کارگران در اشکال گوناگون بعلاوه نهادهای اجتماعی، بخشهای نظامی-سیاسی، تحقق و به کمال خواهند رسید. وگرنه، در حد شعار؛ انباشت و چکیده ستراتیژی و [حسن نیت]، باقی خواهند ماند. برای تحقق شعار باید سخت تدارک دید، فعالیتهای ساختاریافته های کنونی، [اینجا عامل سوژکتیو و انقلابی قاطع در ایران و نه گروههای خارج کشوری با نقشی حمایت کننده و تفتیش و بازجویی حالائی] را قوی و قویتر کرد و با کار تبلیغی-سیاسی میان کارگران، منحصراً به رشد آگاهی طبقاتی کارگران برای رویارویی هزارپای سرمایه داری و گرایشات محافظه کارانه، پرودونیستی، ترودیونیستی تکیه داشت. لحظه ها را به چنگ آورد و زمینه مشارکت متحدانه و منظم پرولتاریا و رهبری بر اعتراضات چرخشی با ماهیت طبقاتی را فراهم ساخت، بساط غارتگری و دستگاه عریض و طویل راه اندازی حمام خون سرمایه داری را با پرورش کارگران رادیکال و غلبه بر ایدئولوژی شی واره را برای همیشه جمع کرد و مانع قدرتگیری مجدد بورژوازی رام و مطیع سرمایه داری مالی-انحصاری-ارتجاعی، گشت.

ایران از نظر مواد معدنی، از نوع فلزی و غیرفلزی از قدیم بسیار غنی بوده است. عمده ترین نواحی معدن ایران در کوههای البرز شامل ذغال سنگ و آهن، خراسان شامل مس، سرب، زغال سنگ، نمک و طلا، آهن، قلع، سرب و قلع در کرمان و شیراز و نواحی مرکزی ایران نظیر قم و اصفهان انباشته از معادن آهن، مس، جیوه، سرب، گوگرد و قلع و خلیج فارس نیز علاوه بر نفت، از معادن متفاوتی، از جمله ذغال سنگ، بهرهمند بوده است. حمله اصلی سرمایه داری به معادن و استثمار معدنکاران ایران در دوران صدور سرمایه امپریالیستی و از سالهای ۱۸۸۹، با حلول تدریجی بورژوازی ملاک بعنوان پایگاه اصلی و گوش به فرمان نیروهای امپریالیستی، آغاز میگردد. مطالب بیشماري پیرامون اعطاء امتیاز تفتیش و استخراج نفت از جمله به یکی از اتباع انگلیسی، ویلیام نوکس داری، بمدت شصت سال مورخ ۱۹۰۱، در تاریخ آکنده از چپاولگری، فساد، جهل و آزمندی ساختارهای استبدادی-سلطنتی، نوشته شده است. اما، غارتگری امپریالیستی در تبنانی با استبداد شرقی تنها به نفت، محدود نمی گردد. سرسپردگان، معدن ذغال سنگ قشم را نیز به شرکت بریاست بوتال فروختند و امتیاز معدن گچ و آهک بی بی شهربانو در حوالی تهران تنها در قبال دریافت چهارصد تا پانصد تومان و امتیاز استفاده از چاههای معدنی حوالی بوشهر را نیز به بهای بسیار نازل، به کمپانی بلژیکی راه آهن، واگذار ساختند. علاوه بر اینها، امتیاز استخراج معادن قراچه داغ به مدت هفتاد سال و حوزه امتیاز بسیار وسیع؛ شامل نواحی رود ارس تا شهرهای مرند و اهر، را به شرکت معادن روسیه سپردند. حق جستجو در این نواحی طبق موارد امتیازنامه به مدت ده سال به این شرکت داده شد و تمام معادن مکشوفه جز طلا، نقره و جواهر و نمک خوراکی به او تعلق داشت. در مقابل، تنها شانزده درصد از منافع خالص خود را به چاکران شان در لباس شاه، می پرداخت و در بهره برداری نامحدود از جنگلها در محدوده امتیاز خود، کاملاً مجاز بود.

در مارس ۱۹۱۱، لنین در نامه ای به ماکسیم گورکی نوشت: «ما به کارگران ایرانی میگوئیم سرمایه شما را می بلعد، ایرانیها را خواهد بلعید، خومیکف و کمپانی ها در ایران راه آهن می سازند، سرمایه می بلعد و فرو می برد، خفه میکند، از خود دفاع کنید.» رهبر انقلاب اکتبر شش سال بعد، نام ایران را در امپریالیسم بمثابه بالاترین مرحله سرمایه داری در ردیف کشورهای نیمه مستعمره قرار داد. کارگران در حوزه استخراج مس در سبزوار، فیروزه در خراسان، نیکل، گوگرد و مسلماً صنایع نفت جنوب در سالهای اول جنگ جهانی اول جزو کارگران مزد بگیر تولیدات صنعتی

بشمار می آمدند. دستمزدها آنقدر پائین بوده اند که کفاف خرید یک نان نیم قرانی در سال ۱۹۸۰ را به آنها نمیداد. در حالیکه، در معدنهای عمیق و کثیف کار میکردند، معدنهایی فاقد روشنایی و اکسیژن کافی برای نفس کشیدن! مشارکت کارگران حوزه مواد معدنی فلزی علیرغم اهمیت و سهم بسزایی که بعد از نفت در اقتصاد سرمایه داری حاکم بر ایران داشته و دارد، آنچنان که باید مورد توجه قرار نگرفته است. چنانچه، بر اساس پژوهشهای مکتوب سهم فعالیت کارگران معدن بطور کلی، پیش از انقلاب و در انقلاب ضد الیگارشی پهلوی از سال ۱۳۴۹، پیش از انقلاب ۸ درصد، زمان انقلاب ۲ درصد و پس از آن نیز ۲ درصد و مسلماً با قدرتی مجدد بورژوازی و یورش سازمانهای دست ساز و مافیای ضد انقلاب، تحلیل رفت. اعتصاب قهرآمیز و شش روزه کارگران معدن مس گاجره در ۳۰ اردیبهشت سال ۱۳۳۰ به دستمزدهای بسیار اندک از زمره حماسه سازی و پیشتازی معدنکار است. سال ۱۳۴۴، کارگران معدن سرب شهر قم با دست کشیدن از کار و مطالبه افزایش دستمزدشان در اداره تلگراف دلجان تحصن کردند. دیکتاتوری در هراس از گسترش خبر اعتراض و جلوگیری از همبستگی کارگری با گسیل نیروی سرکوبی به قلع و قمع دمدنشانه معدنکاران مبادرت ورزید و اعتصاب کارگران را در هم شکست. اما، سرکوب ره به تسلط نبرد و کارگران سنگ معدن رباط کریم در همین سال با توقف کار بر خواسته های مشترک کارگران حوزه های دیگر، افزایش دستمزد، کمک هزینه مسکن، بهبود شرایط کاری و .. پای استوار فشردند. اعتصابات معدنکار به مراکز تولیدی دیگر بسط یافت. انفجار معدن شمشک و جان باختن بیست و یک کارگر آذر ماه سال ۱۳۳۹، جرعه ای بر خرمن خشم طبقاتی بازماندگان زد و بسیاری از کارگران با اعلام همبستگی از تهران و شهرهای دیگر بسوی شمشک حرکت کردند. در این میان، نقش اتحادیه کارگران معدن شمشک و فراتر، نقش راهبردی دو کوهنورد و پیشتاز، رفیق جلیل انفرادی و رفیق اسکندر صادقی نژاد [فدائی خلق]، از رهبران سندیکای فلزکار مکانیک، از جنبه ضرورت رهبریت پیشتازان انقلابی و کمونیست در تشکلهای کارگری، شایسته توجه و ارزشمند است. از دیگر نمونه ها، سال ۱۳۸۲ در خاتون آباد شهر بابک استان کرمان، کارفرمای معدن مس، ۲۰۰ نفر از کارگران ساختمانی مجتمع معدن مس را اخراج کرد. کارگران اخراجی برای اعتراض به این اقدام ضد کارگری، با خانوادههای شان دست به اعتصاب و تحصن می زنند. ام، این اعتصاب و تحصن به جایی نمی رسد. کارگران برای جلب توجه اقدام به بستن جاده خاتون آباد- شهر بابک می کنند. اما نیروهای رژیم با هلی کوپتر به کارگران حمله می کنند. در این حمله یکی از کارگران جان می بازد. آنان به طرف فرمانداری شهر بابک حرکت می کنند. مردم شهر به آنها می پیوندند. نیروهای سرکوبگر اعزامی دولت مردم سالاری دینی و نهادهای مدنی محمد خاتمی، از زمین و آسمان به کارگران و مردم حمله ور می شوند. در این یورش وحشیانه حداقل ۴ نفر از کارگران به نام های ریاحی، جاویدی، مومنی و واحدی و یک نفر دانش آموز به نام پور امینی به قتل رسیدند و صدها نفر زخمی می شوند.

امروز نیز معدنکاران بعنوان کارگران صنعتی تحت استثمار جمهوری اسلامی از یکسو و رقابت انحصارات بین المللی در شکل تحریم از نظر سختی کار و وضعیت دهشتناک معیشتی، ابتلاء به بیماریهای گوناگون، سرکوب، جان باختن هنگام کار، جریمه نقدی، دستمزدهای زیر خط فلاکت [خط فقر در تهران: هشت میلیون تومان- در بندرعباس قیمتها تقریباً سه برابر است] و پرداخت نشده، صدور حکم شلاق و زندان، جایگاه تعیین کننده در به صدا درآوردن زنگ ساعت مرگ جمهوری اسلامی، دارند. از تکوین و نفوذ مناسبات سرمایه داری در بافت دسپوتیسم شرقی، غارت دو جانبه امپریالیستی در شکل صدور سرمایه و کالا با پرداخت رشوه های کلان به شاهان قاجار، پهلوی و اکنون استثمار شدید نیروی کار در چارچوب سیاستهای مقررات زدائی، انحصار بی حد و حساب منابع طبیعی و نیروی کار در دست مافیای سپاه و نهادهای تابع، تشدید نقش سرکوبی دولت، و بلاخره مالی سازی همه چیز، نئولیبرالیسم در بافت دسپوتیسم

شرقی، رانت، پولشویی، بورس بازی در بی ثباتی پرشتاب اقتصادی- سیاسی جمهوری اسلامی، و جایگاه ویژه و تعیین کننده در تسریع ضرب آهنگ تغییر بنیادین، از تشکل صنفی- سیاسی واقعی، برخوردار نبوده و نیستند. در اغلب موارد خرده بورژوازی رهبریت تشکلهای صنفی را داشته است یا آلت دست سازمانهای دولتی کارگری، روحانیون و شاه، بودند. این یک بحران است و تا زمانیکه نپذیریم در بحران به سر می بریم، از آن خارج نخواهیم شد. مسلماً، انقلاب اکتبر بیشترین تاثیر را در تشکلیابی کارگران در سراسر جهان و همچنین ایران گذاشت و اتحادیه ها، نخستین و قدیمی ترین شکل حرکت دستجمعی کارگران بشمار می آیند.

اینک، کوهنوردان سوسیالیست و پیشاهنگ از چهره های رنج دیده کارگران معدن مس رفسنجان، تکنار بردسکن، سونگون آذربایجان، گیلان، قشلاق رودبار، اولنگ رامیان، ذغال سنگ گلستان، پابدانا کوهبنان، ذغال سنگ، سنگ تراورتن و مرمیت دماوند، معادن خوزستان، سنگهای تزئینی و سنگ آهن مازندران، خربو بندرعباس، گلستان، هرمزگان، کرمان، چادرملو، سنگ آهن گل گهر سیرجان و چادرملو و معدن گرانبه قلعه خرگوشی در اردکان استان یزد، چشمه پودنه ذغال سنگ کوهبنان، سنگ آلبلاخ اسفراین، فیروزه نیشابور، البرزگان روستای جوزچال، سرب و روی انگوران زنجان، آق دربند سرخس- خراسان رضوی، کوشک یزد، سنگ آهن هرمزگان، سیستان بلوچستان، کردستان و ... میگویند: آنان می بایست از معادن بالا بخرند و ذغال سنگ را جدا کنند، چهره شان از گرد ذغال سیاه و تنها سپیدی چشمان شان معلوم است، هزینه تجهیزات کار را از دستمزدشان کم میکنند و یا خودشان می خردند، بیمه درمانی مناسبی نیز ندارند، در عمق دو هزار متری بمدت هشت ساعت کار میکنند یا کوهها را می خراشند. فعالیت کارگران معدن مطابق ماده ۵۲ قانون کار جمهوری اسلامی نباید بیشتر از شش ساعت در روز و ۳۶ ساعت در هفته باشد. اما، کارگران با قرارداد دائم بیش از پانزده ساعت در روز در دو شیفت و سه شیفت بی بهره از حقوق و مزایای مشاغل سخت و دشوار کار میکنند و حداقل یک نفر هر هفته زیر آوار مدفون میشوند. کارگران معدن ذغال سنگ موظفند روزانه پنج واگن ذغال سنگ پر کند تا جریمه نشوند. هر واگن با ظرفیت ۷۰۰ کیلو، معادل ۳۵۰۰ کیلو در روز، و اگر کسی کمتر از این میزان کار کند یک شیفت کاری جریمه می شود، روزانه بیش از ۱۵ ساعت کار می کنند و حقوق و مزایای اضافه کاریشان، بسختی پرداخت میشود. هیچکس نمیخواهد صدای آنها را بشنود. هیچکس نمیخواهد مشکلات آنها را ببیند. با ماهی یک میلیون و نیم زندگی میکنند. اما، همین دستمزد را به آنها نمیدهند. میگویند دستمزدشان یک میلیون و نیم است. اما، ممکن از هفتصد یا هشتصد هزار تومان آن را بدهند. تقریباً نزدیک به بیست هزار کارگر در معدنهای فعال ایران به کار مشغولند، نان کپ زده میخورند و از عارضه های کار در معادن، افت شنوائی، پرتوهای رادون و افزایش ریسک سرطان بدلیل کار با مواد فرار ناشی از قطرات ذغال سنگ، مشکلات ارگونومی به دلیل عدم آموزش کافی و مکانیزه نشدن وسایل حمل و نقل، و بسیاری بیماریهای مزمن و خطرناک دیگر، در رنجند. علی خدائی نماینده تشکل های کارگری دولت سرمایه داری مالی در ماه ژوئن امسال اعلام کرد؛ کمتر از چهار درصد از کارگران قرارداد دائم دارند. بدین سان، وضعیت کارگران فصلی، پیمانکار، چهره ای بسیار دردناک بخود میگیرد. صاحبان پروژه های کشف و استخراج معدن در شرایط بحران ساختاری اقتصادی، از طریق تعدیل نیروی کار، اخذ قراردادهای موقت، سفید امضاء، و مساعدت دولت در مقررات زدائی، کاهش و انهدام مزایای کاری، بازنشستگی- آموزشی- بازرسی ... سود خود را حداقل ثابت و افزایش میدهند. شرکتهای پیمانکار بیشترین سود حاصل از فروش نیروی معدنکاران را تصاحب میکند. کارگران سفید نمود بارز ویرانسازی بی حد و مرز نولیبرالیسم اقتصادی هستند. اگرچه برخی اقتصاد دانان وزارت اطلاعات کما فی سابق می کوشند؛ رژیم استبدادی را دو پایه و چند پایه معرفی و از این رهگذر، پیامدهای سیاستهای مخرب نولیبرالیستی را- جناحی ساخته و از آب گل آلود ماهی

بگیرند. نئولیبرالیسم گرانیگاه پروژه اقتصادی- سیاسی و ایدئولوژیک سرمایه داری جهانی در قرن بیست و یکم و از دیرباز، سیاست یکپارچه طبقه حاکم بر طهران در پیوند با تمکین و تسلیم برابر عروج سرمایه داری مالی در جهان، است. افزون بر این، سیاستهای راهبردی و اهداف کلی اصل چهل و چهار قانون اساسی سال ۸۴، به دستور خامنه ای از منظر اقتصادی و سیاسی مستقیماً دست اختاپوس سپاه را در چارچوب واگذاری امور به بخش خصوصی در بهره برداری بی حساب و کتاب از منابع طبیعی (نفت و گاز و مواد معدنی) بازتر کرد. اما، به گفته جان بلامی فاستر ملهم از سروده ای از شاعر و نویسنده فرانسوی شارل پیر بودلر؛ نئولیبرالیسم نظیر شیطان می ماند، در حالیکه شما را همه جا دنبال و در حال پرواز است، [بویژه در شرایط بحران غیرقانونی- اینجا در ایران] وانمود می سازد که وجود ندارد!!

سخت جانی و دیرمیری تیول و تیولداری، زمینداری به شیوه آسبائی در ژرفنای سیستم سرمایه داری مالی- انحصاری جمهوری اسلامی، واگذاری زمین، پروژه های اکتشاف و استخراج مواد معدنی به مافیای مالی- امنیتی سپاه و نهادهای وابسته، و تحریم بواسطه زورآزمایی انحصارات مالی- امپریالیستی در جهان، بستر استخراج و صادرات قاچاق مواد خام معدنی، جولان دلالی، بمنظور کسب سودهای هنگفت و سریع، تشدید و گسترش داده است. در این میان، دولت، افزار تسهیل کننده سیاستهای طبقه حاکم، کاملاً جانب قاچاقچیان و دلالان را میگیرد. واپسین نمونه، رسوایی سود هنگفت دلالان و کارفرمایان از سنگ معدن آلبلاغ اسفراین در پی جان باختن دستکم یک کارگر معدن بجهت ریزش کوه، مورخ ۲۷ آذرماه، است. این کارگر اولین و آخرین جانباخته نیست و نخواهد بود. پیش از این، در اثر شش حادثه بیش از پنج کارگر کشته و بسیاری دیگر مجروح گشتند. مظفری مدیر کل بازرسی کار وزارت تعاون و کار و رفاه اجتماعی، علیرغم قول های مکرر وزارت مزبور بعلاوه فرماندار و مقامات دادگستری خراسان شمالی، پیرامون رسیدگی به وضعیت معدن آلبلاغ، قلدرمنشانه از مسئولیت پذیری سرباز میزند و میگوید: « بازرسی کار معدن غیرمجاز وظیفه ما نیست، اگر کارگری ضرر دیده و کارفرمائی دارد، بر اساس رابطه کارگر و کارفرما مطالبه حقوق کند و به نتیجه برسد.»! مدیر کل عمداً فراموش میکند که علی لاریجانی، در بیست و ششم آذر ماه سال ۱۳۹۳، در یازدهمین همایش سراسری فرماندهان و مدیران قرارگاه خاتم الانبیاء، احیاء پروژه ها، اکتشاف، استخراج و بهره برداری از معادن سراسر کشور را به برادران قاچاقچی شان، سپرد و گفت: « اگر لازم باشد برای شما استثناء هائی هم قائل خواهیم شد، چون شما جریانی مورد اعتماد در کشور هستید که نشان دادید ظرفیت مناسب و عقلانی برای استفاده از همه امکانات کشور دارید.» بی گمان، موضوع معدن آلبلاغ و تکرار جان باختن کارگران آن، تنها بخش اندکی از همین استثناء هاست!!

*در زمان نوشتن این مطلب کتاب تکوین سرمایه داری در ایران و برخی آثار دیگر را پیش چشم داشتم